





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





کتابخانه ملی
ثبت گزیده
۱۱۷۵

کتابخانه ملی
ثبت گزیده
۱۱۷۵

این نسخه شریفه

که مملو است از لای خورشید کتابت
بیع و تالیفی است تنبیح مسمی بانفس الامراء که الحق

خیزایی است و بار او بهتر مونی است

امرا و نفیس تر معیشتی است فقرار او شیرین همدی است

فضلا را چیده کلک جناب مستطاب فخر العلاء العالی

جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول

العالم الربانی والمحقق الذی لیس له ثانی جناب

المیرزا محمد حسین الکرمانی ادام الله تعمره وعمره نخل السیة السدافتی

سلطان العلماء
الفقهاء والمجاهدين المرحوم المبرور الحاج سید جواد

الحسینی عمرة ونجاد الشیرازی مولدا والکرمانی

مکنا وریثی بزبور
طبع در آمد



کتاب ستار انیس الامرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نجينا من مباحث العلوم الرسمية باليمن والافضل
واغنيا بروح المعايضة من مكائدة النقل والاستدلال وافقدنا
مما لا طائل تحته من كثرة القيل والقال وعصمنا من المناظرة و
المعارضة والجدل والجدال فانهم امتازوا بالشبه ومطآن الرب
والشك والضلال والصلوة والسلام على سيد المرسلين وجامع
شمل الدين وقاطع دابر الملحدين محمد المبعوث على الاولين والاخرين
صلوة يوازي عدوها عدوما كان من خلق الله وما سيكون
الي يوم الدين وعلى اله الغر الميامين واصحابه الطيبين
الطاهرين سيما وليه ووصيه وصارمه وصاحبه يد الله
القاهر وجه الله الزاهر امير المؤمنين واولاده الراشدين السبقيين
الخصيصين سلام الله عليهم اجمعين اللهم ارزقنا شفاعتهم و
احشرنا معهم وفي زمرة محققك وبحق طه وليس
وبعد جنين كويد العبد الضعيف الاثم الجاني محمد حسين الحسيني الكرماني كه دین اوقات

فرخنده ساعات که سال بیکزار و دویت و هشتاد و هفت پیریت و پست
واند سال از زمان بد و جلوس و عهد ابد ممد سلطان اسلاطین و خاقان انخواقین
طل الله فی الارضین آسمان مسند و سه صورت و خورشید سیر لا مکان سیر و
فلک رتبه و سیاره سیر پرورده اقبال و نخت زینده تلج و تخت غده ناصیه
جهان داری قره باصره سلطنت و کامکاری ملک الملوک العادل علی اهل الملک
من غنی و فقیر و صعلوک ابو المظفر و الظفر و الاقتدار السلطان ناصر الدین شاه
قاجار ابد الله ملک و ملکه الی یوم القرار گذشته شکر که کافه بر ایا و عامه رعایای اهل
ممالک محروسه ایران و نطل ظلیسل اینحضرت شاهنشاه و چهار روح العالمین فدا که
بی شایسته تکلف توان گفت که از عهد ابنیا آدم الی کنون بر سیولای سلطنت چنپین
صورتی فایض نگشته و بر عناصر و خشیان پادشاهی مزاجی باین اعتدال تعلق نگرفت
روز کاری براحت و رفاهیت میگذرانند لایسما اهل بلده کرمان صانعا الله عن الخدشان
که درین ایام اشعه انوار عنایت و رافت حضرت نطل الله الی از انق ایشان طالع گشت
و بکمرانی سپهر مجد و جلال و آسمان کوبه جلالت و اقبال اصل شرافت مهبت
معدن معدلت مقرب حضرت سلطان وکیل الملک ثانی مرتضی قلیخان لازا
رایات شوکت بر یلح الظفر مشوره و آیات غطه کاسع المثانی ماثوره مفتخر و مباهی
شد چه از آن عهد که خاتم ولایت این ولایت بنکین کلین او فرین شد همواره و چه
اهمیت و تقیم نیت بر رفاهیت و منفعت و صلحت رعیت که بایه رفعت و بقای سلطنت
است مصروف داشت بخدمت الله کرمان از بذل و عدش رونق شباب یافت
و بارای زرین و عقل خورده بن قواعد محدث را برداشت و رسوم نیکو گذاشت
فانظر و الی افاد و حمد الله کیف یحیی الارض بعد موتها پس من بنده
خادم الفقراء و الاولیاء الالباء را هوای آن در سه افتاد که نموده و شطر ربوبیات

از خشیان
پیر بنغش خاخر عباس



واللهیات بنام نامی او بهست تحریر در آورده و عمر را درین عهد میمون مصروف
 باین فنض عظیم بهار دلی از اینجا که غالب اهل اینولارا از معارف حقه حقیقه محروم
 و همه را ازین اصطلاحات بی بهره دید از آن خیال مایوس و معرض شد و از آن
 سعادت محروم ماند و سبب اعراض ناس ازین علوم آنست که غایت و فایده
 علوم را تحصیل مال و جاه و نیوی دانند و در هر حال شهرت و ریاست را پیش
 نهاد خاطر فاتر خود دانند و در اصول عقاید همچون عجایز و صبیان تقلید ایهاتید و احمات
 بر آن خوانند و بعضی اهل این بلد بعرفانی که دین من بیت العنکبوت است خاطر
 خود را خوشنود نموده اند و باین کمان که بدین مقالات کست پی بمقصود توان
 برو حاشا ثم حاشا هذا خط عظیم مجلا این ضعیف بعد از اعراض چون میل
 فطری حبلی ایشان را بصید و شکار که از دیدن ملوک است دید و در خاطر رسوخ نموده
 که رساله بنام نامی سامی ایشان بنجار و شروع در این مختصر رساله نمود امید است
 که مطبوع طبع الوالالباب بشود و در نظر دارم که اگر بانجام برسد او را موسوم به
 انیس الامراء نایم و او را در فن بزور و قرار و هم ولی اگر کاه کاهی بنسبستی
 دقیقه چند قدسی نکتة چند ملکوتی بزبان مرغان چمن قدس و طائران ارم انس ذکر شود
 معذ ورم دارند چه مقصد اسنی و مطلب اعلا و غرض غالب و در هر حال آن مطالب است
 مرغ آتش خوارگی لذت شناسد و اندر افکلا تو اکت علی افواج الطیور و تلافی
 لدی امواج الغیور لا یحصل للقلب الحزین التسلی الا بتذکر العهد
 الشریف الذی عاهدته و تدبر الميثاق المنیف الذی و ائقته
 ما یم یمین زمره عشق و نوا لے پیدا است که دیگر چه خورسند توان بود
 مجلا از ناظرین این رساله متمسم که اگر زلت و لغزشی مشاهده نمایند قلم عفو بر او
 بکشند و با غماض ترک اعراض فرمایند زیرا که الا فسان یساق السه و

لفظ طب را بطلاق طب حیوان مینودند بجهت نجاس و تماثل و کتب معتبره و همه آنها
 مستحسن بود و بعلایجه غالب حیوانات از انسان و طیور و مواشی و غیرهم بعد رفته رفته
 بعض متاخرین ایشان چون نفع بلوغ در غالب آنها ندیدند اقتضای نمودند و کتب
 خود بطب مواشی و انسان بعد از برهه از زمان بعض از اطباء یونان و غیره مثل
 ابن ابی حرام و قسطوس و آوریجاس فن طب مواشی را از کتب خود جدا نموده
 و موسوم نمودند آن را بعلم البیطره و کتب چند در آن علم تصنیف و تالیف نمودند
 شریذمه دیگر از آنها فن طب طیور و شکار را از کتب سلف افراز و جدا نمود
 و موسوم نمودند بزره بجهت اضافه با شرف انواع طیور که برآند و بزره جمع بازی
 است که مطلق طیور شکار را بازی هم گویند و سبب این اضافه آنست که هر یکی از
 علوم که متعلق است بنوعی از انواع موجودات علویه و سفلیه مجروده و مادیه واجب
 و سزاوار آنست که قرار داده بشود موضوع آن علم و اضافه بشود اسم آن علم
 بسوی اشرف آنچیز که میجوشد عنه است در آن علم لهذا اسم این علم را بزره اطلاق
 نمودند اضافه للبازی که یکی از اقسام طیور شکاری او اشرف از همه است و محل و مقر
 خود ثابت و سبزهین است که انسان مملک اشرف و ارفع همه حیوانات است
 بجهت جامعیت او همه نفسیات و کمالات مادی و روحیه اوست کلمه جامع نوریه و
 همه موجودات منظوم و مندرجند در ذات او کما اشار الیه رئیس الموحیدین و رو
 و روح العالمین فاده اتو عن انک جوم صغیر وفیک
 انطوی العالم الاکبر لکن نه باعتبار ماده او چه ماده ان
 از جهات ضعف مواد است بلکه باعتبار صورت او که فصل حقیقی اوست
 شرافت و تحصیل مواد و اجناس بصورت و فصل است با قطع نظر از صورت
 و فصل ماده و جنس افاده نمی نمایند مگر ابهام و کلیت را و الله اعلم بالشیخ

لکن بوجد مجمل توقع این بیانات درین مختصر رساله نیست که مشر و محققان
 ذکر شود و محل اثبات این مطالب در علوم حکمیه و عقلیه الهیه و فن قسطاس است
 و طالبان بزوره را باین مقامات سروکاری نیست چه آنها را باب لذات
 صورت و عیش و نشاط دنیوی هستند و آن علوم را دلی شکسته و خاطری از
 غیر حق گینخته و کار است بدینگونه معتقد شمره پس خرمی از سرنه ای طالب
 عشق کاشش افروز بخاری نخر و بستان را مجمل اثر نیست انسان
 نسبت بقول سلیمه از بهیات اولیه است و حاجت باطناب و تطویل
 کلام نیست و اشرف مولد است بعد از انسان کسی است و چیز کچه اقرب باشد
 من حیث الخلقه و الصفة بانسان متبعین از حکم را باستقرار معین نموده اند که از
 معادن طلا و عدل و اقرب است بانسان از سایر معادن و از نباتات
 و حیوان و از اجسام و از اجزای اقرب دانسته اند چه بعضی صفات حیوانیه در آنها
 هست که در سایر اشجار و نباتات نیست و از حیوانات بنحوا که طوطی و بوزینه را در دیکت
 بانسان یافته اند اما اصحاب بیطوره در مابین مواشی و انعام حیوان را که
 اسب مانند عدل مزاجا و اقوام خلقة و احسن صورته از همه یافتند و آنها
 را از دیگر خلقت و صفت و مزاج انسانی دیدند لهذا گفتگوی از احوال اسب
 از حیث صحت و مرض و وجودت و خست و باقی احکام آنها را اصل و بر آن علم
 قرار دادند و اگر گفتگوی از سایر مواشی بنمایند علی سبیل الفرعیه و بالعرض است
 اما اهل بزوره بر اثر اشرف انواع طیور یافتند پس مقصد آنها اولاد و بالذات
 متعلق بذکر حالات زاده است و اگر از سایر طیور درین فن ذکر نمایند استطراد
 و تطفلاً و بالتبع است اگر چه در کتب متأخرین از اطباء نیافتم کسی را که در کتب
 خود متعرض این فن شده باشد و این ضعیف جانی بجهت اینکه این فن را بهجور



الخطاء والنسيان لا سيما باختلال بال وكثرة قتل وقال وجموع امراض روحاني وجسدي
 كه نه اينها ما به كه درت و سده ما به عبادت و عبادت است كونا بتقديرات ازليه اين
 ضعيف را مقدر چنانست كه عمر را غالباً بجهة انحراف مزاج از اعتدال و رجوع شباه
 و طروا امراض قلبيه و كبدي مصروف بيمار كالبه خاكي نمايد من اينجا پاس اين ديوار دارم
 همانا فرهن ترزين كار دارم پس شروع نمايم در مقصود والله حسبي و
 نعم الودد و بدانكه عادت علما و مدونين بر اين جاري شده كه در آغاز كتب تعريف
 و فايده و موضوع علمي كه مقصود بالذات از تاليف اين كتاب است بيان مينمايند
 بجهة بصيرت ناظرين لهذا اين ضعيف هم تاسي نمود پوشيده نماند كه لفظ بزوده از اشتقاق
 جعليه است و مشتق من اول لفظ بازي است اما تعريف بزوده و آن علم باحوال
 طبيور از حيوانات است كه مقصود است اصالة بجهة نفعي كه معتبر است در آن علم
 و اما موضوع اين علم در اصل مهر حيوان صاحب پر و پا ل است بجهة آنكه بحث
 ميشود درين علم از اعراض ذاتيه آنها از حيثيت مرض و حفظ صحت و كيفيت اخذ و اختلا
 و سياست و اموختن آنها اصافايت و فايده اين علم چندين چيز است يكي اخذ بعض
 طبيور يا غير طبيور كه دشوار است صيد آنها ديگري لهوكه موجب فرح و تقويت روح
 حيواني است و رياضت و شرح صدر و تسكين مقدمات بعض امراض صعبة العلاج
 مثل جذام و نقرس و مفاصل و لقوه و فالج چه در صيد و شكار حرركات غيظه از بدن صادر
 ميشود و همچنين بجهة توالي نسج و كثرت نشاط حرركات نفسانيه از روح صادر است
 و از زيادتي حرركات مواد فحمة بلغميه تحليل ميرود و صحت و سلامتي از غالب امراض كه مطلقاً
 همه طباع است حاصل ميشود و فهم المطلوب اما سائل اين علم تقسيم اجناس و انواع
 طبيور شكاري است و كيفيت تغذيه آنها و استقصاء امراض آنها و علاج آنها و غير
 ذلك مقدمة بدانكه عادت حكما و اطباء سلف بر اين جاري شده بود كه اطلا



و متردک دید بعبارت فارسی آنچه را که از کتب متقدمین القاط نمود مختصر اندر
نمود چه سانیکه طالب این فنسند غالباً از عربیت بی بهره اند و از ذکر نمودن بعبار
عرب تنفع نخواهند شد و ما توفیقی الا بالله وهو حسبی و نعم الوکیل و مرتب
ساختم این مختصر را بر یک هدایه و سه بحث و خاتمه الحمد الیه بد آنکه علمای این
صناعت بسیار کنند و گویا این فن را کمله فن بطیره دانسته اند بلکه بنطی
و قسطوس و ابن عوام و بسیاری از اطباء روم مطابق علم حیوان را ضمن بکتاب
فلاحیت که زراعت است نموده اند و مجموع راز روقه نامیده اند مکرراً هم و
غطفریف و سوما رس و آرجانس از اطباء متأخرین روم و یونان
که بزوره را افزا زودند و او را فنی و علمی براسه قرار دادند و لیکن بسیار
باختصار گوشتید و بنا بر روایت صاحب تذکره ازین چهار نفر اول کسی که بازیرا
اخذ و تسلیم نمود و مخترع اصطیاد و شکار کردن بانها شد قسطن حکیم بود و اول کسیکه
عقاب را صید و تادیب نمود اهل مغرب زمین بودند و شاهین را قسطنطین اخذ و تعلیم
نمود و او یکی از ملوک بود و در سلطنته قسطنطنیه بود که با سم او موسوم شد و
اول کسیکه صقور را اخذ نمود و تسلیم کرد کسری انوشیروان عدالت گستر بود که
در زمان و او ان ختم رسل و هادی سبل محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله
بود و بهمت شهر یاری و سلطنت موصوف بود و او پادشاهی بود عادل و باذل
هر چند بشرف اسلام مشرف نشده بود ولی بجهت انصاف بصفت عدل
که از صفات نوریه الهیه است از نامین بود و چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه
و آله بعد از لیله معراج ماثور است که من مود بهشت و جهنم را بمن نمودند
و تخت دیدم در عین جهنم نهاده و بر آنها دو شخص نشسته بدست هر یک آنها چیزی
بمثال باد زنی است که هر وقت شعله و شعله آتش بانها میل نمود و با دزن



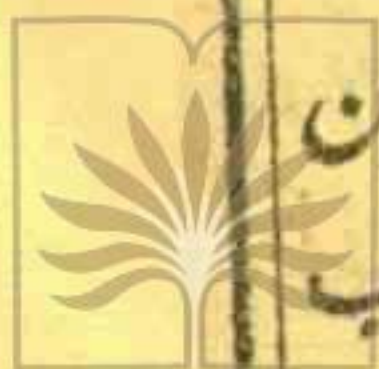
مرحله
بغیر از زن

بجانبند آتش از آنها دور میشد از برادر م جبرئیل پرسیدم احوال آن شخص
را جواب داد یکی نوشیروان و دیگری حاتم طائی است که هر چند بسبب کفر
با آتش آمدند ولی خداوند عالم بفضل و کرم خود عدل و سخاوت ایشان را از خود دور نمایند همچنین
ساخت در دار آخرت و بدست ایشان داد تا آتش را از خود دور نمایند همچنین
نقل نموده اند که از مقرات و شئونات عدالت او این بود که همچنانکه خلق در عهد
سلطنت او از ظلم و ضرر او محفوظ بودند و جسم او بعد از موت از ضرر نهوام
و جانوران و خاک مکنون بود چنانچه مامون وقتی در ایوان مداین بنظر عبرت
بر قبر کسری می نگرست یکی از علما که با او بودند گفت جناب رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده اند که حید امیر و پادشاه عادل در خاک خلی با و میرسد
مامون بجهت امتحان و زیادتی اطمینان از نبش قبر کسری نمود و دیدند مانند
شخص خفته با بدن تازه است بر انکشت او سه انگشت دیدند بر یکین هر یک
چیزی نوشته یکی با دوست و دشمن مدارا دیگری در کارها مشورت
نماد دیگری قناعت کنسید تا عیش نیکو یابد وزیر مامون خواست انگشت هارا
اخذ نماید مامون در غضب شده گفت خلاف حرمت ملک است بعد از
آنکه خاک جماد حسب الاشاره سلطان حقیقی حرمت پادشاه عادل بجهت صفت
عدالت نگاه داشته ما چون بهیچستی نمائیم پس مامون امر نمود قدیمی مشک
و کافور بر جسد نوشیروان افشانند و قبر را بر حالت اول ساختند
و بناید شخص استبعاد از هیچ یک از اینها نماید اما مروه که بقاعده تقسم
اعمال در مسئله معاد واضح است و هویدا چه هر معنی و حقیقه که در نشانه
ناسبت و ملک است صورت و رقیقه نور عالم ملکوت اعلی بر آن مرتب
است و بالعکس صورتی در زیر دار و آنچه در بالاستی صفت



عدالت درین دنیا را در نشاء آخرت صورتی است کامل و همه آیات
 و اخبار و اله بر جسم اعمال لا یتحیی است اگر اهل دلی و همزبانی وقتی یافته ام
 بحمد الله تحقیق این مطلب را بر ما نه نموده ام اگر حق متعال توفیقی عنایت
 فرماید در خیال فاتر خود دارم که رساله معادیه بهیست تالیف و تحریر در
 نشاء الله اگر موفق شدم آنچه لازم است این سلسله است بیانی شافی عرض
 خواهد شد اما فقره محفوظ و مصون بودن جسد از خاک آنهم باذن الله
 میسر است بدون آنکه خرقی در قواعد عقلیه بر ما نه بشود و فطوبی لغو سلکوا
 سبیل العدل و جابوه و سمعوا قول الحق فاجابوه جزا هم الله عنا
 خیر الجزاء و رضی الله عنا و عنهم یوم اللقاء اگر چه این کلمات
 مناسب مطلب نبود ولی قلم سرکشی نمود و الکلام میجر الکلام بحث
 اول در امتام طیور شکاری که جوارح گویند بدانکه طیور شکاری
 بسیارند اما آنچه درین رساله ذکر میشود ولیاقت گفتگو دارند که
 عقاب و اشرف آنها بازی است دیگری باشق است که فارسی
 باشد گویند ماده او را فویسته گویند پس کوهی و صقر و سقر بین که چرخش گویند
 و از جنس سیاه چشم است و سقاوه و کواج و سنقر و این پنج قریب
 المزاج و تعلیمند و گاه اطلاق مینمایند صقر را بر اقسام جوارح که چشم قریب
 باز و شایین باشند پس شایین و زج که نوعی است از عقاب پس سرکه
 گرگس است و همه اینها و سایر اقسام جوارح ماده آنها بر رگتر است من حیث
 الحشه و اقوی است و چشم آنها برای دیدن تیزتر است بخلاف سایر طیور که
 که از آنها اقوی و عظم چشمه است و حکم کلی برای نوع یا صنف جوارح که مرغ
 شکاریند آنست که بجهت تیز خوب و بد و افراد آنها ملاحظه نمایند که ام که

نسبت نبوع یا صنف کو چتر است جسته آنها و کوتاه تر است کردن آنها
و بارک تر است ساق آنها و رفیق تر است مخراب آنها پس آن وجود
و حسن و بهتر آن نوع یا صنف است و همچنین از آشیانه و شکار آنها
هم خوب و بد تمیز داده میشود اگر آشیانه آنها در اعلا ی اشجار و جبال است
و شکار آنها که نزد آنهاست اگر دیده شود که مثل سمان و قبره و نحو اینها که
بطئی الحکمتند دلیل است بر ضعف و خست آنها و اگر بعکس این دو
صفت است دلیل است بر قوت وجودت و حسن آنها و درین
مبحث چند فصل است **فصل اول در عقابست** و او طایر است
معروف بفارسی آل و آل و تبرکی قراقوش نامند جمع او **عقب** و کثیر او
عقبان است و ماده او را القوه گویند بعضی او را **عقواء** مغرب گفته اند
و او طایری است عظیم و شجاع ولی بسیار مکار و غدار است جرئت
و شقت بسیار با نسانی مانوس و مالوف میشود و چشم او از مسافت بعید
می بیند حتی آنکه حدت بصیر او بین عرب ضرب الشل است و میگویند فلان ابصر
من العقاب و او دو قسم است یکی عقاب و دیگری زرج یا عقاب ماده
اوست و زرج نر او و اول او لی است و زرج من حیث ایچنه اصغر است
از عقاب و رنگهای عقاب مختلف است بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل به
سیاهی و بعضی اشقرند و همچنین بعضی منزل و ماوی در جبال و بعضی در صحرا
و بعضی در نیستانها دارند این خلکان نقل نموده که همه عقابها ماده اند و نر
از سنج خود ندارند بلکه مرغ دیگر از غیر جنس او با او جمع میشود و بیضه می دهند
و قول دیگر آنست که رو باه با او جمع میشود و هذ من غرایب الامور ابن عسین
شاعر در نحو شخصی که معروف بود با بن سبیده میگوید ما انت الا کالعقاب



فامه معروفه و له اب مجهول نوشته اند که عقاب سه بینه می نهند و محافظت نماید
 آنها را یکماه بر خلاف سایر جوارح که دو بینه می نهند و حراست نماید آنها را بست
 روز تا جوجه از آنها بیرون می آید بعد از آنکه سه جوجه بیرون آورده یکی را در کجته
 مشتت نکاهایی و طعمه دادن از جهت بد خلقی و عدم صبر که در اوست تقیل بودن
 کسب و صید ترک نموده و بدوری اندازد و بقولی هر سه جوجه را ترک نماید مرغ
 دیگری که آنرا مشکفه و کاسه العظام گویند بقدرت الله عادت او برین جاریست
 که هر جوجه ضایع شده را میسر باید و در و کر خود پرده پرورش میدهد لهذا این جوجه
 دو راقماده عقاب را میبرد و تربیت و تغذیه او را نموده تا بحال میرسد
 و عقاب میل زیاد بشکار خرگوش دارد و در صید اول خرگوشهای کوچک را
 صید مینماید اگر احیاناً نیافت بزرگتر آنها می پردازد و عقاب از همه جوارح حرارت
 مزاجش بیشتر است و قوت و بیوست مزاج او بیش از سایر است و بسیار
 سبک بال و سریعه الطیران است و چه بسیار قهر و غضب بر او بجهت امر
 جزئی مستولی میشود و پرواز مینماید و در یک روز بقدر طی مسافت ده روز بلکه بعضی
 نوشته اند که صبح را در مین و شام در عراق است و الله اعلم و بهترین اعقاب
 سرخ رنگ غلیظ و وسیع العین است که مساوی باشد خیکال او و مستدیر
 باشد کف او و منقط باشد پشت او و سزاوار است که شکار
 او را از سرخ بچه آهو و خرگوش و کرکی و تدرار دهند چه باینها
 باطبع مایل تر است و شکستن بچه انسانی میل مفراط دارد لهذا باطفال نباید
 او را نزد یک نمود و همچنین ذکر نموده اند که وقتی عقاب پیر و ضعیف میشود
 پرواز و صید بر او دشوار میشود و چشم او ضعیف میشود و جهاو پچامی او و پر او
 میکشد و بچشمه آب صافی که در زمین نهد است نقل نمایند و او را چشمه آب

و کر
 کرشیانیت
 جمع ادا و کار

پس و میرود بعد از بیرون آمدن در شعل آفتاب می نشیند جمیع پروبال
 او فرو میرود و چند یوم در نزدیکی آن چشمه ساکن است و بچهار بجهت او طعمه حاضر
 مینمایند و هر روزی چند نوبت خود را در آن چشمه می اندازد تا پروبال تازه
 بیرون آورده و نور چشم او عود نموده و قوت یکسیر و و طیران نموده بمنزل و آشیانه
 خود عود مینماید **فبسمان الملك العظيم القدير القادر على ما يشاء**
بمنته و كرمه و جوده و از عجایب ظلمات او اینست که هر زمان که مرض کبد و غیره براه
 طاری میشود رو باد و خرگوش بدست آورده و یکبار آنها را وای خود را مینماید و شفا
 می یابد از آن مرض و از عادات او اینست که هر وقت شکار مار و افعی مینماید همه
 گوشت آنها را میخورد مگر کمر آنها را که اجتناب میکند بجهت سمیتی که در سر است
 و **هذا مما اطهر الله بقدرته البالغة الكاملة** همچنین اگر از طیور شکا
 نماید همه لحوم آنها را میخورد و مگردل آنها را و از اخلاق عقاب آنست که مها امكن
 خون بنفشه صید نمی نماید بلکه هر جانور یا طیر شکاری که صید نموده پیدا مینماید و صید
 آنها را از چنگ آنها میر باید مگردقتی که نیاید در کتاب عجایب المخلوقات مصنفش
 نقل نموده که حجر عقاب سنگی است شبیه بآهسته تر بندگی که در وقت حرکت
 دادن آوازی از آن شنیده میشود و وقتی که می شکند و آوازی می یابند
 چیزی در آن وان سنگی است که عقاب آنرا از ارضی بند وستان اخذ
 مینماید و در آشیانه خود نگاه میدارد تا هر وقت آدمی قصد آشیانه او را نماید
 آن سنگ را بر بیل احسان ورشوه می اندازد تا آدمی بجهت خواصی که در او است
 او را برداشته و متعرض و گرد و جوهر او نشود و از خواص این سنگ آنست
 که اگر او را بیاورند بر زنی که وضع حمل او دشوار است ولادت بر او سهل و آسان
 شود و باذن الله و اگر کسی دزیر زبان خود بنهد در گفتگو و مقاوله بر خصم غالب آید

و کما یغیب آشیانه است

وفي الطبایع عجایب و از برای او خواص دیگر هم ذکر نموده اند که نه در
 این رساله است و منقول است وقتی که عقاب صیحه میزند میگوید
 فی البعد عن الناس واحة و مضمون این مقال تسبیح و ذکر است
 ای و الله هذا قول حق و کلام صدق توضیح آنکه سداک الی الله را بجهت
 ضعف قوه و کمی وسعت که در اول مرتبه ولایت است احاطه بطرفین و
 دارای غینین که کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است میسر نیست
 لهذا طریق تفرید و انزوای را پیشه و اجتناب از خلطه و آمیزش با خلق را
 اندیشه نموده به بیت السر و وحدت رفته و از اهل فکر کار کناره گرفته از اینجهت
 اکثر سلف و ابرار خلف در بطون جبال و سواحل بحار صومعه و معبد گزیده
 سید موجودات خواجه کائنات قبل از زمان نبوت فرید او حیدراً
 در غار حرا بسلوک طریق عبودیت مطلقه و مرابطه و معرصله بحریم قدس
 بر میرد و در مقام الجمع و اینکه ملاحظه میشود که بعضی اشخاص بل غالباً
 از تنهایی و خلوت مستمتر و متوحشند پیش آنست که نفوس آنها از اخلاق
 حسنه و کمالات فاضله بی بهره است لهذا ملتذ و محظوظ میشوند از کثرت
 مرابطه باناس و ملاقات با آنها و در نهایت توخس را از ذات خود
 بگشودنش با رفقاء و اصداق و اما هرگاه ذات او طمان باشد از نور حق
 و متصف باشد بصفات حق مطلق و منور باشد بنفس و فضیلت و حکمت
 و عدالت طلب نمی نماید مگر عزلت را و مانوس نمی شود مگر بخلوت و محظوظ
 و ملتذ میشود مگر بوحده فیه فی زاویه الخمول ایش و ایش خلوا لله نعم
 لانسد بالحق و شهوده الجمال المطلق و يستعين بالوحد على الفکره
 لیستخرج المعرفة والحکمة و لم یکن هذا معنی ما اراد الاستیناس

بالناس من علامة الافلاس في حق المانوسين بالناس الذين
 هم اخص من الوسواس الخناس وما ورد في حق من تفرد وتجنب عن
 مخالطة الخلق ومما رجبتم ان المؤمن وحده جماعة ونعم ما قيل
 بیکامی زخلق جهان عین وحدت زان آشنای کس نشود آشنای او
 انجو اصل عطار دین محمد نقل نموده که عقاب از بوی صبر فرار مینماید و اگر
 بوی او را بشدت استنشام نماید غش عارض او میشود و پر عقاب را هرگاه
 در خانه و دو نماید اگر مار و رانخانه باشد پلاک میشود و زهره عقاب را
 هرگاه در چشم کشند نفع میکند بجهت طلعت بصر و آبی که نازل میشود در چشم
 التعبیر دیدن عقاب در عالم رویا دلیل است بر فتح و فیروزی و غلبه بر
 اعدا اگر در جناب و لشکر کشی باشد چنانچه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در غزوه از غزوات و خواب دیدند و بر کفار غالب آمدند و اگر در خواب
 دیده شود که مالک و حاکم بر عقاب است بعزت و جاد یا سلطنت و
 بزرگی رسد و بر دشمن خود غالب آید و مقرر شود مقدسی گفته که اگر بند او را به
 چنگال زد و نقصان در مال او رسد اگر او را بر بام یا خانه خود بپسندند ملک الموت
 است و اگر در خواب ببیند که سوار بر عقاب شد اگر فقیر باشد غنی شود و اگر
 غنی باشد بمیرد و چه در زمان سلف مرده اغیارا شکل عقاب میساختند اگر زنی
 در خواب ببیند که عقاب از آید فرزندش تجددست پادشاه مشرف شود
 و الله اعلم اما نرجح اهل بزدره نوشته اند که طایری است که با او ملوک
 و سلاطین صید مینمایند و او را از اخفاف جوارح شمرده اند و بسیار غذا
 و کم وفاست و مالک و مانوس نمیشود مگر بصوبت بجهت شدت کثافت و
 بیوست که در طبع و مزاج اوست و از عادت او اینست که شکار و صید در

في الزج



هوای نمی نماید بلکه غالباً بر روی زمین و قریب بارض شکار میکند و سرخ
 رنگ او بهترین اصناف اوست و او از اصناف عقاب شمرده میشود و
 جوانقی نقل نموده که او از عقاب است لیست نقل نموده که او غیر از عقاب است
 و سه جنی رنگ او بیشتر است فارسیان آنرا دو برادران میگویند بجهت
 آنکه عادت آنها این است که زود ماده با هم شکار میرند هر وقت یکی از آنها
 مشغول شکار شد و از صید نمودن شکاری بجهت بزرگی و قوت او عاجز آمد دیگر
 او را اعانت مینماید و سایر خواص و احکام او بعینه حکم عقاب است
فصل دوم در بازی است افصح لغات تخفیف یار است بعد از این
 بدون یار پس بازی بشدید یا تشنیه و جمع او بازیان و براه است و
 این لفظ مشتق است از بزوان معنی جستن و کنیه او در لسان عرب ابوالهلول
 و ابولاحق است و او مرغی است بسیار متکبر و با رعوت قزوینی در
 عجائب المخلوقات نقل نموده که باز از سرخ خود ندارد و همه ماده اند و سایر
 جوارح و مثل شاهین و حداة نزد آنها جمع شده بینه می نهند لهذا ملونند هر یک
 از آنها بلونی بعضی بایل سفیدی و بعضی بسباهی و بعضی اشقر و بعضی خاکستری
 رنگ و غیره و حداة بکسر حار مطلقاً و ج و بشیرازی کور کوره و تبه که
 چلان نامند و او پست ترین طیور است کنیه او ابواخطاف است و
 ابوالصلت و او سیاه رنگ و رمادی است و گویند خود بنفشه صید نمی نماید
 بلکه شکار سایر جوارح را از دست آنها میر باید و طعمه خود می سازد و در پرواز دور
 هوای ایستد و چنین مینماید که ساکن است برخلاف ما بقی کوا سر که این قوه را
 ندارند این حشیه و این زهر را اعتقاد آنست که عقاب و حداة بعد از ریختن
 آنها بیکدیگر مبدل میشود بعد از ریختن پر عقاب حداة و حداة عقاب میشود و بعضی



دیگر را معتقد است که عقاب و غراب مبدل میشوند و آن هذالیتی عجایب
 و از صفات محموده و حصال حسنه او نقل نموده اند که اگر مرغی در همسایگی او
 آشیانه یا جوجه نهاده باشد اگر طعمه بدست او نیفتد و از کرکسکی بپزد و راضی
 بصید آن مرغ یا جوجه او نمیشود و همسایه خود را اذیت نمی نماید پس چه بسیار
 خبیث النفسند آنانکه بدین صفت زوایله موصوفند و نفوس شریره خبیثه
 مودیه خود قولا و فعلا و عملا حق جواز نگاه نداشته و باید او دل شکستن فقرار و
 ساکنین از همسایگان خود مختزن خوشنودند و همسایه آنچه از اخبار و احادیث ستر
 مستفاد میشود تا چهل خانه است جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 سیفر مایمن کان یؤمن بالله و الیومرا لا خوف لیکم جاره و کرامی داشتن
 همسایه آنست که در رفع رسانیدن و دفع ضرر نمودن و دستگیری کردن و قرص
 دادن آنها کوتاهی نماید آیه شریفه و یمنعون الماعون و رفق کسان منزل
 است که از آب و آتش و نمک و ظرف و غیره دادن همسایه نخل و ضنّت
 نمایند همچنین آیه مبارکه دیگر و اما من بجل و استغنی و کذب بالحقنی
 و رفق آن مردی از انصار نازل شد که در خانه خود نخله داشت و شاخه آن
 در خانه همسایه بود و در وقت چیدن خرما می داد اگر دانه از آن در خانه همسایه
 مسکین افتاد می فی الحال در خانه او داخل شدی و آن را از آنها بستدی
 و اگر یکی از اطفال آن همسایه احیاناً یکی از آن و آنها را آورد و هین گذارده بودند
 ناکشت از دهان آنها بیرون نمودی بالاخره بعد از خبر شدن جناب رسول الله
 صلی الله علیه و آله از این کیفیت و خریدن آن نخله نخله را بان شخص فقیر غنایت
 فرمودند و همچنان در حدیث صحیح است که هر که مهر بانی نماید و کرامی دار و همسایه
 را واجب میشود بر او بهشت و هر که اذیت نماید و بر نجان همسایه خود را حرام



کرد اند خلاق عالم بر او بوی بهشت را و جاری او در دوزخ است اعادنا
 و اخواننا منهم الى غير ذلك من الاخبار والاثرات التي لا يليق ذكرها بهذا الصنف
 رواة اخبار و نقله آثار را که آنست که جدا از جوارح سلیمان بن داود
 علی نبیا و علیه السلام بود و بعد عای آنحضرت است که مانوس و مالوف کسی
 نمیشود چه از خصایص سلطنت آنحضرت بود و از غرایب حکایات عدا و صبا
 کتاب حیات الحیوان نقل مینماید از حافظ نسفی که در کتاب فضایل الاعمال
 نقل نموده که عاصم ابن ابی النخود که شیخ القراء است نقل نموده که در وقتی
 از اوقات بفقیر و پریشانی مبتلا شدم پس رو آوردم یکی از دوستان و ابا
 خود شرح حال خود بر او نمودم که شاید مرا احسانی و اعانتی نماید بعد از
 اطلاع بر حالت من دیدم از سیاهی او اثر کرده و تنفر ظاهر شد و دل
 شکسته شدم و از منزل او برخاسته بیرون آمدم و رفتم بجایانه و قلب
 منوجه بحضرت و ارباب العظیات بودم بعد مشغول بنماز شدم پس نماز نمودم
 بعد از یادی و روی خود را بر زمین گذاشتم و گفتم این اسماء و کلمات شریفه را
 یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا سامع الاصوات یا مجیب الدعوات
 یا قاضی الحاجات کفنی بجلالك عن جوارحك و اغنی بفضلک عن سواک
 پس میگوید که بجز این مشغول این ذکر بودم و رین بین صدای بگو شدم رسید
 سه از سجده بلند نمودم حداتی دیدم که در نزدیکی من کیسه بنهار داشت
 فرو گذاشت و رفت کیسه را برداشته کشودم دیدم در او بهشتی و
 دنیا و جواهر است که پیه شده در پیله و نا پیر را برداشتم و آن جوهر را
 بمال عظیمی ختم و حمد حضرت و باب بی صفت را بجای آوردم و غ
 شدم و منقول است که ذکر حداه این کلمات نورانی است کل شیء

جایانه

صحر او مقبره و
 جای صبر رانیز
 گویند

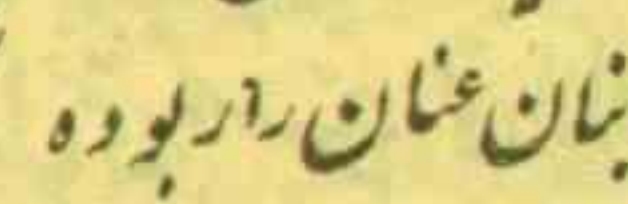
هالك الا وجهه وهي احسن كلمة قالها چه شاعر باشد بفاد این آیه
 شریفه و چه نباشد ولی ارباب ایقان و اصحاب کشف و برهان میدانند
 بلکه متینینند که همه اشیا موجودات علویة گانت اوسفلیة مجرد گانت
 اومادیة از ساغر هلاکت و بوار جرمه نوش و با شاد فنا و دور هم آغوشند
 نه هلاکت و در زمان استقبال تنهایی منظور نظر ایشانست بلکه ماضی و مستقبل
 و حال در دیده بصیرت ایشان یکسان شعر لامکانی کاندران نور خداست
 ماضی و مستقبل و حالش کجاست و همچنین در طمس کل توحید ذاتی که
 قیامت کبرایش خوانند و همه امانات حضرت مالک الملک میشود و
 همه کثرات و تعینات مصدوق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوال
 الجلال والا کرام شوند و لم یبق فی الوجود الا الواحد القهار یک قواهر اعلون و ادنون
 که ساکنان ملا اعلایند و جبرائیل و اسرافیل و میکائیل که حلقه عرش اعظمند
 بواسطه عزرائیل مقبوض الروح شوند تا چه رسد بعالم خاک و افلاک و قبض
 روح ملک الموت بید قدرت شود پس بچنانکه در آغاز ذات اقدس
 او بود با ولایت و بعد بیت موصوف بود و بس کان الله و لم یکن مع شیئ
 لا ادم فی الکنون و لا ابلیس لا عرش سلیمان و لا بلقیس در انجام هم ذات
 اقدس او خواهد بود و با خیریت و انتها موصوف است لا غیر هو الاول
 والاخر و الظاهر و الباطن ان الی ربک الرجعی و بچنانکه در ازل و بدایت هم
 خود است کوید و هم خود بی کند و را بد و نهایت هم خود ملوک الیوم کوید و هم
 خود لله الواحد القهار جواب فرماید بعد و معاد قرین یکد بگزید هر کس عارف
 بسید شد بعد و هم خواهد شد والا یارسکوی پشت سر میخار اما هلا
 که کل موجودات و جل تعینات رافی النشأتین از او کزیری نیست هلاکتی



است که در بدو کلام اشاره باو شد که از صدر تا ساقه و از زوره تا ذره را
 فرا گرفته بلاکت امکان است که منشرع از تعینات و مبیات است که شرح
 او عدم آبار از وجود و عدم است و فی ذات تهستی که مار الحیات است نه عین
 و نه خبر آن تعینات است لهذا یقال فی السنة الحکماء الشاخصین الاعیان
 الثابتة ما شئت وائحة الوجود اذ لا وابدًا و هذا مفاد کل شیء هالک
 الا وجهه و تعینات ما خوذند از حد و دو تصور و وجه و غیر محدود و در تعین
 و مبیاتی در خور نیست خلافا للوازی و کلامه من استخف السخایف لا ینظر الی کلام
 بذکره و وجهه و قد ذکر فی سنیله منیر و وجهه راجع است بذات اقدس الهی
 بقدرینه آیه شریفه و یکره که میفرماید کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال
 و الاکرام لان القرآن یفسر بعضه بعضا و وجه الشیء هو الشیء جوهر و ممکن است که
 راجع بلفظ شیء باشد و مفاد معنی فنا و دثور و هلاکت همه ماسوی الله است
 چه نظر بهلاکت ذاتی موجودات و چه در وصول بغایات و رجوع کل بنهات
 النهایات که در صحت کلی و نفخ صور اسرافیلی و انقضاء سلطنت اموی و ظهور
 و بروز دولت حق خواهد شد فیومئذ وقعت الواقعة و انشقت السموات یومئذ
 واهیه و لفظ قیامت که در اسنه و افواه مذکور است مشترک است
 باین قیامت صغری که موت طبعی شخص است که من مات فقد قامت قیامته
 و قیامت کبری که نسبت بکل است و یک یوم الوهی است و یوم جمعه است
 یوم یجمعکم لیوم الجمع و یومی یوم الفصل است هذا یوم الفصل جمعناکم و
 الاولین لیمیز الله الخبیث من الطیب یحیی الحق و یبطل الباطل و از عجائب و غرائب این یوم
 است که نسبت بطائفه پنجاه هزار سال است تا قال عز من قائل تعرج الملائک
 و الروح الیه فی یوم کان مقداد مضرب النفس و نسبت بطائفه دیگر یک لحظه

واحد است و ما امر الساعة الا كلح بالبصر وهو اقرب مجازا سر قیاست سر سیت
 بزرگ آن بسیار اذن در کشف آن سر سیت چه آن بسیار و اصحاب سر سیت
 و نوایسند اصحاب قیاست دیگر اند اهل قش و حجاب که اصحاب تقلید و مظهر
 و آریا بند چنین گمان میکنند که قیاست بحسب زمان و دور است از انسان اما از با
 برهان و عیان او را نزدیکتر از همه چیز میدانند و می بینند اقتراب الساعة يوم
 یرونه بعد لگ و نوبه قریب رسول ختمی و سید امتی انا و الساعة که هاتین میفرمایند
 و اشاره بدو انگشت مبارک خود فرمودند مع ذلک شکمین و مجوبین از نور
 علم سوال از زمان قیاست از آن بزرگوار می نمودند مولوی میگوید ز اوقیاست
 راهمی پرسیده اند که کای قیاست تا قیاست راه چند به بازبان حال
 میگفتی بسی که زحمت حشر را پرسد کسی این طایفه عوام کالانعام میشوند
 چه آنها بتعصب و تقلید حفظ عقاید ظاهری خود را می نمایند بلکه این طایفه کسانی
 هستند که خود را صورتی شبیه بعلما نموده اند و در معنی و سیرة از اغوال و جهال
 نامند تا بعین ایشان در ضلال بلکه از مرده و جانند و نفوس آنها پرست
 از و عادات شیطانیه و تسویلات نفس اماره و صفات زوایله از حب دنیا
 که راس کل بلویه و خطیئه است و سحیه آنها از کبر و حق و حسد و ریاء و شدة و خدایه
 و عداوت و بغضا که همه نتایج و هم فطکار کار کاذب است و قبا اونا اللذین
 اخذنا من الحق والانس نجعلها تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین پس است در
 و ناست حال این طائفه مضل که مفتخر و بسیار مستند بتبعیت چهار نفر جاهل غیر عاقل
 و جلوس در نقطه راس الصدر مجالس و محافظند و حال آنکه مکان ادون و
 اخس همه موجودات است قبا و قضاطم که ما بن نکته التقاتی ندارد که نفس انسانی
 که صورت رحمانی است شرف و مجد شش شبه و تخلق با خلاق الله و با تصاف



بصفه الرحمن است نه بشستن این مکان و آن مکان فوایعجا من
 بلادهم و حماقتهم ثم اعلم یا اخی ان الکلام فی ذکر القیمه و المعاد
 طویل و لا آء فیها مختلفه و ذکر کل اوائهم یودی الی الاطناب فطوبی
 و اعرضنا کشطاً و اقصاداً علی ما یکفی لطالب الاستبصار و صرفاً لالافات فیما هو
 مقصود نامن جمیع هذه الوسائل چه درین انونج مقصود نه ذکر ان فقرات است و
 هر چه ازین مقوله ذکر شود قلم و زبان عنان را در برده  و پس
 آنکه طوطی صفتش داشته اند آنچه است تا و ازل گفت بگو یکویم
 والله الموفق للصواب الخ مزاج حداده کرم و خشک در دویم است زهره حداده را
 بر کاه در سایه بخشانند و مسموم بسم هوام بچشم بکشند مخالف یعنی اگر
 سمت چپ او را جانوری زهر زده باشد بچشم راست او را اگر جانب راست
 او را زده باشد بچشم چپ او بکشند نجات می یابد و اگر او را بخشانند و
 در سوراخ مار بریزند هلاک شود و اگر زنده او را در خانه بیاورند مار و عقرب
 داخل خانه نشود و اگر خون حداده را با قدری مشک و کلاب بچشانند و
 ناشتا صاحب ضیق النفس و ربو و سعال فرس از او بپاشند نجات یابد
 و از خواص چشم آن اینست که هرگاه زیر و ساده و باشش کسی بنهد و آن شخص
 نداند مانع است از خواب رفتن او و التعمیر هر کس در خواب ببیند
 حداده را و در بعضی اشخاص تعبیر او جنک و قتال است و در بعضی دلالت
 نماید ببلایات و ماسحات با اشخاص مجرم قسّی القلب یا زن زانیه یا قطاع
 الطرق و بسیار است که تعبیرش در بعضی اشخاص بر رؤیت و ملاقات شخصی است
 مشرک و کافر که قتال با او حلال است چه در بعضی اجناس عامه امر بقتل حداده
 و غراب و عقرب و موش و کلب عقور چه در محل و چه در محرم شده

و اینها را از فوائد مشهوره اند مقتضای حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده اند و عبارت حدیث اینست خمس فوائد یقتلن فی الحلال و الحرام الغراب و الحداة و الفار و العقب و الکلب العقور لیکن باین حدیث غالباً و عمل باین حدیث توقف نموده اند و فساد اینها را بعضی خبث آنها دانسته اند و بعضی گویند بجهت آنست که هر یک از اینها بصفاتی از صفات ردیله موصوفند و بعضی گویند که اینها ساعی در خراب نمودن کشتی نوح بودند و بدین الی الغم از ابوسعید خدری سؤال نمود که چرا موش را فویسقه میگویند جواب داد که شبی از شهاب جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار بودند موشی فویله از چرخ که افروخته بود در دهن گرفته خواست که خانه حضرت را آتش زند آنجناب ملتفت شدند و آنرا کشتند و از ابن عباس نقل نموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشغول نماز بودند موشی فویله در دهن داشت و بر خمره که حضرت بر آن نماز می نمود انداخت و بقدر و پریمی سوخت و در صحیح مسلم و غیره است اینکه پیغمبر خدا امر فرموده با طفار و خاموش نمودن شمع چراغ و آتش را در وقت خوابیدن و علل ذلك بان الفویسقه تضرع علی اهل البیت ببیتهم فاذا لئذا معتبرین تعبیر موش را بزن فاسته نموده اند و بعضی تعبیر بر زق نموده اند الی غیر ذلک و باید دانسته شود باز که عنوان این فصل در او بود و ذکر حدایه بنا سبب شد چند صنف است بازی و باشق که فارسیان باشد گویند و تبرکی قرنی و بیدی و صغیر اما بازی حرارت مزاج او بیش از همه است از اینجهت بر تشنگی صبر نتواند نمود تبرکی او را قارچهای گویند منزل و ماوا در درختهای پر سایه و انبوه دارد و او سبک بال و تند پرواز است و از مثالی که ما بین عرب معروف است



این مصرع است و هل یفرض البازی بغیر جناح و اینر اور وقت حث و
 ترغیب بر سعادت و وفاق و اجتناب از تفرقه و اتفاق ذکر نمایند
 تتمه این مصرع این است اخاك اخاك ان من لا اخاله كساع الى الهيجا بغیر
 سلاح و ان ابن عم المرء فاعلم جناحه و هل یفرض البازی
 بغیر جناح مجلا ماده اور اجلاوت و جرات بیش از تر است
 عمر اصلیت پرا و غالبست و زیاد و مرین شود از مقوله ریختن پرو کشت
 و بی آشنائی بغذا و طعمه و غیره بهترین اقتاش آفت که پرا و کم باشد و
 چشمهای او سرخ و تیز باشد و گردن او بلند و سینه او پهن و مابین
 و دوش او فراخ باشد و تکیه او در شستن بجانب دم او و رانهایش
 و راز و بر باشد و و ذراع آن ضخیم و کوتاه باشد و ازین پست تر کبود
 رنگ که چشم آن سرخ و زرد و همچنین در همه صفات مخالف با آنچه از
 صفات مذکور آن که ذکر شد باشد آن خواص بازی حار و درجه دوم و
 یابس در سیم است محلل او رام و جاذب عموم است کشیدن زهره با چشم
 مانع است از نزول آب و چشم سوخته پرا آن بدل جراحات است و
 هرگاه زنی زرق آنرا باب بیستاد معین شود و برآستن شدن اگر چه عاقر
 باشد و اگر بخور یا فرجه نماید مستطین است و آن منسوب است بمشتری
 التعبیر اگر آنرا نیکه لیاقت امارت و سلطنت دارند باز را و خواب
 بینند بامارت و سلطنت رسند و اگر غیر آنها باشد از مرتبه خود ترقی
 نماید و بریاست رسد اگر بیند که باز از پادشاه فرار نمود علامت زوال ملک
 و ریاست است اگر بیند که از دست او فرار نمود و پایی او یا چیزی
 از پرا و در دستش ماند نیز همین تعبیر دارد و اگر در خواب وید که باز را گشت

الخواص

التعبیر

الباشق

بر دزدان غالب آید و اگر دید که بزدان را کشتند و هلاک شدند دلیل
 است بر هلاکت و موت ملوک ظالم جابر که اموال الناس را چهارا
 از پد آنها اخذ نمایند و اگر دید که گوشت باز میخورند و از اموال سلاطین چیزی
 باورسد و الله العالم اما باشق بفتح کس شین هر دو معرب باشد فارسی
 است ماده او را عبری فنیقه گویند کوچک و کج او را نیز باین اسم خوانند
 کنیه او عبری ابو الاخذ است تبرکی قرقی گویند مزاجش گرم و خشک و درویش
 است و بر تشنگی کم طاقت است و لطیف تر است از بازگشیر لخلق
 و الاضطراب است کاهی مانوس و کاهی متوحش از انسان است و
 قوی النفس است اگر از کوچکی تربیت شود بهتر است و کمتر از حکم صیاد
 تخلف نماید و شکل و طریقه از سایر جوارح است لیاقت شکار نمودن
 ملوک را دارد چه شکار او اشرف و افتخراست از شکار بازی و از مقوله
 دراج و کبوتر و رشان و امثال اینهاست و او مرغی است که شبق و شهوت
 بر او غالب است و از شهوت خود متاوی و متالم است و بسیار
 غضب بر او مستولی است و اگر شکار او قوی باشد با او مقاومت نماید
 و ست از و نمی کشد تا اینکه یا بر او غالب آید و او را صید نماید یا خود
 هلاک نماید اما صفات و علامات آنها که با آنها تمیز بد و خوب آنها داده میشود
 آنست که هر کدام صغیر و کوچک باشند من حیث الجثه و المنظر و کران
 و ثقیل باشند در میزان و بلند و کشیده باشد ساقهای آن و کوتاه باشد
 دوران آن اجود و احسن و اشجع همه افراد است و هر کدام دون این باشد
 ادون و احسن است و جبان است و از عادت باشد آنست که در روز
 باران شکار نمی نماید و از شکار فرار نماید الخواص مراره باشق نافع است

الخواص

مرطوبت چشم را اکتال با و بشود و زیاد نماید نور چشم را و منع نماید از نزول
 آب چشم و دماغ او منزل خفقان سوداوی است هرگاه و بیاشامند بقدر یک
 در هم آنرا که مزوج نموده باشند با کلاب و هرگاه آنرا با پر بچو شانند و
 آب مطبوخ آنرا با روغن زیت مزوج نمایند و اینقدر بچو شانند که مائیت
 آن تمام شود و روغن همانند ناف است مراعیاء و عرق النساء و مفصل
 و او جاع رگبه و تعب را و ذکر نموده اند بعضی اطباء شکر آمده مساعیم که هرگاه
 کسی چشم باشد را در خرقة زرقاء پیچد و بر بازوی چپ خود بندد و از راه رفتن و
 مشی بقدم تعب نماییابد و الله العالم علی انجیایا **التعبیر** خواب دیدن باشد را
 بعضی معبرین تعبیر بدزد و قتل الطریق نموده اند و بعضی با و لا و ذکر شجاع نموده
 اند و اما سیدق و او یکی از جوارح است و صغیر الجثه است و ترکان
 آنرا تر متا و میگویند صید نمایی نماید مگر کنجشک و طیور ریر که قریب الجثه کنجشک اند
 یوست بر مزاج او غالب است و بعضی اوقات از کنجشک و صید خود فرار
 مینماید و شکل و لون او شبیه باشد است الا اینکه اصغر است از او و سهل
 الانقیاد و التعلیم است ولی بعد از تعلیم زود وی وحشی میشود و تسلیم را
 فراموش مینماید خواص و مزاج و تعبیر او قریب بیا شق است **فصل سیم**
 در صقر است که بفارسی او را چرخ و قتی از او را سنقر گویند چنانکه حکیم خاقانی
 علیه الرحمه درین شعر خود گفته است شعر شاه طغان چرخ بین باد و غلام روز
 شب کان قمر سنقری کند و آن کند آق سنقری و مرادش از قمر
 سنقر و آق سنقر چرخ سیاه و سفید است که کنایه از شب و روز است
 کمنیه او ابو شجاع و ابو الحمار و ابو الاصمغ و ابو عمر و است جمع او اصقر و صقور و صقور
 آمده و او یکی است از انواع جوارح اربعه که صقر و شاهین و عقاب و باری است

اگرچه لفظ صفر مابین عرب اطلاق بر مطلق طیور شکاری از بزاة و شوا مین و غیره مکرر
و عقاب هم شده ولیکن خاصا استعمال شده است و نعوت بسباع و ضواری و کوا
است و اگر رواج دل هم او را میدهند و او سه صنف دارد یکی صقر و دوم کونج
سیم بوبو اما صقر بصاد و سیم و زاء بهر سه آمده صید لانی را معتقدان است که هر کلمه
که در او صاد و قاف باشد و او سه لغت آمده چنانچه صقر و صقر و زفر آمده است همچنین بصاق و
براق و بساق نیز آمده است و همه یک معنی استعمال شده این اسبیت منکر انتقاعده است و نقص
بایه شریفه و التخل باسقات که تفسیر بر تفعات شده ولی این قاعده اگر کلیت
نداشته باشد ولی غلبه دارد و صقر نسبت به طیور شکاری مثل قاطر است
نسبت به سایر دو آب چه صبر او بر شدائد و اذیت و طاقت او بر طیران و
رحمت بیش از همه است مضحا حیث بر او غالب است و از غذا های کثیف
غلظت کمتر اذیت میکشد و بسیار شجاع و بیایک است و هر قسم از شکار که باشد
از مقوله کرکی و امثال او خود را میزند و خونی ندارد و مزاجا اگرچه آب و دوار طبع
سایر حواری است ولی استقامت مزاج او بیش از همه است لهذا
بطی حرکت است و شکار او بیشتر باین واسطه از قسم خرگوش و بچه آهو و امثال
اینهاست و از شکار طیور سریع الطیران بجهت بطوع حرکت عاجز است
تعب صید نماید و بجهت رطوبت و برودت مزاج آب بسیار کم میاشتا
لهذا موصوف بخبر و متن رایج اتم است و در عرب مثل است که فلان
اخلف من صقر و خلف از خلوف بفتح خا ر است که بمعنی تعفن و تغیر رایج
است و مندر قول صلی الله علیه و آله الخلو فم الصائم اطیب عند الله من دمج المسك
و مابین علماء خاصه و عامه خلاف و تشاجر است که بوی خوش دهان شخص
صائم در دنیا است یا آخرت یا دنیا و آخرت با هم قیل به قیل بها ولی حق

نمونه
کنده و بان است

مسئله اینست که در آخرت است ولی در دنیا اگر مرابطه بان شاه آخرت پیدا
 نمایند و مشاعر ایشان قوی گردد و روزنه از شاه مملکت بر ایشان مفتوح
 شود میتوانند اوراک را کج طایفه دهن صایم را بنمایند چه آن رایحه ملکوتیت
 بر او غالب است و بقولی ملکی اوراک آن نتوان نمود پس اگر اهل دنیا
 اوراک آنرا بنمایند نه من حیث انهم دنیاویون اوراک نموده اند بلکه
 من حیث انهم اخرویون اوراک و استشام نموده اند پس محقق شد که این رایحه در
 آخرت است نه در دنیا و الا چه بسیار صائمین که بجهت امساک و حرکت اخلاط
 رویه در مزاج ایشان و حرارت و رطوبت غریبه رایحه کریمه فتنه از دامن
 ایشان استشام میشود و انکارش مکابره و شبهه در محسوسات است
 چنانکه همه انبیاء و بعض اولیا را این مقام میسر است لایما خاتم انبیاء علیه من
 الصلوات از کسا و من التحیات انما بانه پس انسلاخ از وجود کونی طبیعی
 در عین صحو که وافی بجانبین و جالس بین الحدین و آیت تاسمه یا من لا یشتغل بانشان
 عن بشارت شده بود روحانیت و لطافت قوای آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم
 بحدی بود که در بیداری میدیدند چیزهایی که سایر مردم نمیدیدند و میشنیدند
 چیزهایی که سایرین نمیشنیدند و استشام روایحی چند میفرمودند که دیگران ان بوها
 نمیشنیدند چنانکه در بصر مبارک خود فرموده ذویت لی الارض فاریت مشارقها
 و مغاربها و در سمع خود فرموده اطت السماء و حق لها ان تاط ما فیها
 موضع قدم الا و فیها ملک داکع او ساجد و در شم خود فرموده در حق او یرقی
 اتی لاجد ریح الرحمن من قبل الیمن و است مرحومه خود را صلا زد که
 ان لله فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها و در ذائقه خود اخبار فرمود که
 ابدیت عند ربی بطعمی و لیسقینی و در لاسمه خود فرموده وضع الله بکتفی یدیه

فاحش القلب بود ناملمد بین ثدینی و مقصود از ذکر این اخبار محض مثال است
 والا احادیث شریفه و اله بر احساسات آنجناب که و رای احساسات تا
 ناس بوده و لا تعد و لا تحصى است و این یکی از خصایصش البته نبوت است و
 ذکر بقیه او موجب اطباب و خروج از طور و عنوان این رساله است رجوع
 بمطلب بشود اولی و انسب است بدانکه ادل کسی که طریقه صید نمودن و
 آموختن صقرا بناماد کسری انوشیروان بود چنانکه در سبق ذکر شد بعضی
 گویند حارث بن معاویه این ثور بود و او چنان بود که در وقتی از اوقات
 بعزم تماشای دام شخص صیادی که بجهه صید کجشک کسترد و بود بصحر رفت
 و در این بین صقری کجشک صید کرد و آنرا پاره نمود و غذای خود ساخت و
 حارث نظاره میکرد ازین مشاهد و تعجب نمود امر کرد که صقرا را گرفتند
 و در خانه بس نمود و جهت غذایش کسیرا بر آن موکل کرد تا چند وقت که گذشت
 روزی آن صقرا در دست گرفته در صحرای سیر مینمود و خرگوشی پیدا شد
 آن صقرا در دست حارث پرواز جستن نمود و خرگوش را صید کرد بر تعجب
 حارث افزوده رفته رفته اعراب بعد از او طریقه تعلیم و صید با نر ایاد
 و تخریب نمودند و شایع شد و از عادت صقرا این است که در رؤس اشجار
 و جبال و جاهای بسیار بلند منزل دامادی نمیکرد بلکه غالباً در مغارات
 و كهوف و شکافهای كهوف و سطکوها منزل مینماید و نشست بانسان
 بعد از تربیت شیش از سایر جوارح است و در اغتذاء قانع و صابر است
 و هرگونه غذا که بیاید بخورد مثل مردار چهارپایان و غیره برخلاف بازی که اگر
 غذای او کثیف باشد همما مکن از او میخورند و نقل اخبار و تواریخ نقل نموده اند
 که در وقت وفات حضرت داؤد علیه السلام چهل هزار هزار را

بجهت شمع جنازه آنحضرت حاضر شده که همه بر لبش پوش بودند غیر
 از سایر ناس و یوم وفات آنجناب هوا بسیار گرم بود و از آفتاب
 اذیت میکشیدند پس شکوه بحضرت سلیمان علیه السلام نمودند که بجهت آنها
 سایه بنا فرمای پس آنحضرت همه صقوری که در وجه ارض بودند حضار
 فرمودند و امر فرمودند که بالها در یکدیگر بکوبند و بر سر انقوم سایه بکشند پس
 بامر فرموده آنجناب چنین نمودند و انقوم از رحمت و ثقب حرارت شمس
 نجات یافتند و نیز نقل نموده اند که در وقتی که پدر از خدمت آنحضرت
 غایب شد و غضب فرمود و فرمود لا عذاب لکم عذابا الا بصقرا
 امر با حضار پدر فرمود و بروایتی عقاب را امر فرمود و بقولی نسر را امر فرمود
 علی اختلاف الاقوال بفرموده آنحضرت عمل نمودند و در هوا بلند شدند تا اینکه
 پدر را در راه بین یافتند بعد از یافتن خواستند آنرا پاره نمایند پدر قسم
 داد آنها را تا اینکه آنرا آوردند خدمت آنجناب و قصه بقیس و شهر سبا
 را بیان نمود تا آخر قصه که ذکرش موجب اطباب است المخواص کونین
 صقر را زهر نیست و اگر آزادت زمانی نکاه دارند بدون مرضی هلاک شود
 و ماغ آنرا هرگاه بر قضیب مانند قوه باه را زیاده نماید و اگر برهق اسود و کلف
 مانند آنهارا زایل نماید و بهترین افراد آن آن سرخ رنگ آنهاست که
 طویل الذنب و سراویل باشند و کفین او لطیف باشد بعد
 از آن منقط بنقطهای سفید اجد از همه است التبعیر دیدن صقر را در رؤ
 معبرین دلیل زیادتی عزت و رتبت و منزلت و استیلاء عادی و
 بلوغ با مال و نفایس اموال و تفریح هموم و رفع غموم و اولاد و ازواج
 و عبید و نعم نامعدود و کثرت اسفار با نیل مقصود و انساب اند و بعضی از

معبرین بر خلاف اینها از مقوله موت و زندان و فقر و امثال اینها تعبیر
 نموده اند چون آنرا مقتضای ارواح و جابر بر حیوانات و کاسه عظام آنها
 دانسته اند پس هر چه از جوارح و کوا سر و رتو یا بدون شکار و جدال
 دیده شود غنیمت است و سایر حیوانات شکار را مثل سگ و یوز را
 تعبیر بفرزند شجاع نموده اند بلکه همه جوارح معلیه را هم تعبیر بولد شجاع نموده اند
 و الله اعلم اما لکونج که یکی از اصناف صقراست و او یکی از جوارح
 است و او نسبت بصقرا مثل زرقست نسبت به بازی و جرأت و جلاوت
 او بیش از صقراست و از صقرا جته و قوه اضعف است و حرارت
 مزاج او بیشتر است لهذا سبک بال و تند پرواز است و تعفن
 دهن او هم زیاد است بجهت فی الجمله حرارت که در مزاج اوست و سرچند
 یوم یکبار فعه آب می آشامد جته او کمتر از صقراست و غالباً شکار او از حیوانات
 آبی است و میل زیاد بشکار موش و مار دارد و از شکار نمودن کچه آهو عاجز
 است خواص و تعبیر او قریب بیا شق است اما قسم دیگر از صقرا یو است
 کنیه او ابو ریح است و شبیه بیهی بیا شق دارد و اهل روم و مصر او را علم
 میکنند و این کو چکتر از دو قسم دیگر است و دوشش کوتاه است و همچنین
 پای پای او مزاجا بر دوار طرب از با شق است چرا که صبر و وقار او بیش
 از با شق است و در حرکت و طیران البطا و ثقل است آب هم نمی آشامد
 مگر بذر است و ضرورت و تعفن دهن او هم بیش از با شق است اما نسبت
 بصقرا خروا پس است لهذا شجاع تر از صقراست و بر صقرا در بناج
 غالب آید و بیشتر شکار خود را بچکال پاره نماید بدون حاجت بمنقار چه قوت
 چکال او نسبت بعض جوارح بیشتر است و اول کسی که او را اخذ و تعلیم

في الكونج

نمود و بهرام کور بود و او چنان بود که وقتی در شکار گاه دید که یو یو قبره را عقیق
 نمود و مرتفع و متخفص شد تا او را صید و پاره نمود و غذای خود ساخت آن
 طایر را بتدبیر بدست آورد و تعلیم نمود و رفته رفته شایع شد چشم او بسیار
 سرخ است ناشی که یکی از شعرای عرب است گفته و یو یو مذهب مشرق
 کان عینیه لدی التحقیق فان مخر و طان من عقیق و لفظ یو یو در
 عربی مثل جو جو معنی صد گشتی است و طایر مخصوصی و بنای او خالی از غرابت
 نیست مثل این بنا در لسان عرب غیر از پنج لفظ نیامده یو یو و جو جو و یو یو
 بار موحده که معنی اصل و بنیان است میگویند زید یو یو الکریم ای اصله و
 دود و که شب پنجم و ششم و هفتم و هشتم است و لولو که در آن بحیار
 قسم آمده لولو بدو همزه و لولو بغیر همزه و لولو با همزه اول و عکس او الخواص
 منفرکه آنرا هر گاه بخشکانند و با شکر طبرزدی سخن نمایند و با سرکین سوسمار
 مخلوط نمایند صاحب بیاض چشم را احتمال با و نافع و میریل اوست با و
 خالفه زهره آنرا هر گاه با آب شده انج بخشکانند و صاحب صداع سعوط
 نماید رافع صداع است و ایضا دماغ آنرا با منجج ذوب نمایند و
 بخور آنند کسی که میل مضطرب و بخر و بنید و قفاح و سایر مسکرات داشته باشد
 و عاوی او شده باشد ترک این عادت نماید و مسکرات مبعوض او شوند
 نظیر این خاصیت را در دماغ عصفور نیز نقل نموده اند و الله العالم بالتعبیر
 دیدن یو یو در رویا دلیل است بر اتصاف شخص بصفت انداز و له
 و بعضی تعبیر بولد غیر صالح نموده اند و هو العلیم الخیر اما سقر بین قزوینی نقل
 نموده که آنهم یکی از حواش است و در حجم شاهین است مگر اینکه پاهایش
 ضخیم تر است و تیشش آن غالباً در بلا و باروده است و در ترکستان

سقر

بسیار است و از عادت آن اینست که در وقت شکار نمودن طیور
 در هوا مشرف بر آنها میشود و شکل دایره و در اطراف آنها پرواز نماید
 تا وقتی که مکان اول خود نماید همه طیور در وسط دایره جمعند و همچنین طبقه
 طبقه در هوا نزول نماید طیور هم از خوف آن نزول نمایند تا آنکه بزمن مقصود
 میشوند بزاد و ره الطیور را بنیر حمت صید نمایند و یکی از آنها از خوف فرار نمی نمایند
 و الله العالم ترجمه منقول است که ذکر صقر لا تفرح بالدينياست مضمون
 این ذکر و مقال مفاد صدق تمامی همت الدنیا را این کل خطیئست عزیز اگر
 چشم بصیرت ما را ستایان بنیاد کوش عبرت و حقیقت ما ابلهان شنوای
 باشد بچشم و کوش خود می بینیم و میشنویم که تمامی سلسله موجودات و یکی ذرات
 کائنات بر ما میخندند و بلسان فصیح سر او چهار آمو غطه و پند میدهند ولی کوش
 کوشش که بشنود و میسر اشرارش کوه که نغمه سرایان عشق خاموشند
 که نغمه نازک و اصحاب پنبه در کوشند تنادی فی کل آن الی که تکنون فی طلب
 اللذات الفانیة الدائرة الدنیویة و انت معرض عما یثمر السعادات الباقية
 الاخرویة فان كنت من اصحاب اللب و العقل فاقنع من الدنیا بر غیفین و کف
 منها کل سنة بتوبین لئلا تسقط من البین و تجیئ یوم القیامة بنحیف حنین مود
 للعاد و الشین اندکی تامل را پیشه و تفکر را اندیشه کن که بستی و چستی و از
 کجا آمده و کجا میروی و چه خواهی شد و مسقط الرأس تو از کجا ام شهر بند
 و ناحیه است چه غفلت قلوب از اعظم عیوب و اکبر ذنوب است اگر چه
 آبی از آفات و لمح از لمحات باشد حتی آنکه از باب عرفان و اصحاب
 کشف و ایقان غافل رانی حین الغفلة در زمره کفار شمرده اند کما نطق به
 کلام العطار بهر آنکو غافل از حق یک زمان است و در اندام



کافر است امانان است اگر آن کافری پیوسته بودی
 در اسلام بروی بسته بودی کرجه وصالش نه بکوشش دهند
 انقدر ایدل که توانی بکوشش انما خلقناکم عبثا لعمرك
 لا والله نه این چنین است اگر اندکی شب غفلت از کوشش بدرنماییم بداییم
 کیستم و چیم و از کجا آمدیم و بچه کار آمده ایم و کجا خواهیم رفت و چه خواهیم شد و مقصود
 از آفرینش چیست و یقین دانی که و رای این دنیای و اثر متغیر زایل عالمی و ایم
 و ازلی است که مقام اصلی و مرجع حقیقی همه موجودات باوست و چون معلوم
 باشد که منزل ابد و ماوای مخلصانه این عالم بی بنیاد است بلکه این رباط فانی
 مرزعه و کذرگاه و بندرگاه آن تسلیم و جهان است و از رستاقیت
 خلاصی حاصل شد ما را ز اوری باید که صاحب مکننت و ثروت باشیم و در آن
 منزل جاودانی اسباب تعیش و کامرانی برای خود مهیا نماییم و اگر طریقه
 جمع زاده و راحله و طریق راه و روش بازگشت بطن اصلی لوف را ندانیم ز مانی کوش
 و بوش را بسا لکان طریق دانائی و راهروان دیار آشنائی باید بدیم و
 از مضایح مشفقانه و مواعظ دوستانه ایشان در گذریم که راه دراز
 در پیش داریم و بتوشه و ذخیره محتاجیم تا بوطن اصلی که سواد اعظم است
 بنص حدیث شریف علیکم بالسواد الاعظم سهولت و آسانی رجوع نماییم
 اللهم حبیب الینا المسافرة الی اقلیم العقول والادواح الذی هو وطننا
 الاصلی و مسکننا التحقیقی فان حب الوطن من الایمان کما جوی به لسان
 اشرف نوع الانسا علیہ صلوات الله الملتک المنان فایا لایها السالک ان یفهم من الوطن
 مصر و دمشق و بغداد و صین و الافرنج و الروم و غیرهم من البلاد و الله و تر قابله
 کنج علم باطنی که گفت از ایمان بوجوب لوطن + اینو طریقه مصر و عراق و شام نیست

این وطن شهرست کارنامه است
 چونکه از دنیا است این اوطان تمام
 تو ورین اوطان غریبی ای پسر
 رو بتاب از جسم و جانرا شنا کن
 تا بچند ایشاه باز پر فتوح
 تا یکی ای بهر شهر صبا
 جهد کن این بند از پا باز کن
 تا یکی در چاه طبعی سه نمون
 تا غریز مصر باقی شو
 و ارهی از جسم و روحانی شوی فبعد التفتیش نعلم علما ایقانیابل عیانیا
 ان مبدئنا من الله و مرجعنا الی الله و موطننا فی اقلیم الله فلیکن سیرک فی
 سبیل الله و بالله و علی مله رسول الله حتی تکون من امة المرحومین کما قال مولانا
 و سیدنا رئیس الموحدین و قائد الغر المحجلین امیر المؤمنین صلوات الله و
 سلامه علیه و علی احفاده الطیبین الطاهرین رحم الله امرء عرف نفسه
 ولم یعد طوره و علم من این و فی این و الی این و هذا یا اخی علم لاینال الا بفضل
 الله و عنایتہ و الله یختص برحمته و فضله من یشاء لیس کل من هم سلك و لا من
 سلك وصل و لیس العلم بکثرة التعلیم و التعلیم بل هو نور یقذف الله فی قلب من
 یشاء لیس عنایا ازلیه و مواهب ربانیه جوت فی الابد ما جوی فی الازل
 و مرغ و راین هوس کر جان و هم
 هزار نکته باریک ترزمو اینجاست
 بهر که دل در خانه و دکان نهم
 نه بهر که سر تراشد قلندری داند
 فیا للعجب هذا سبیل آدم فی طیهما یروح و رمی فیها بالحرارة نوح و قذف
 فی النار و خلیل و اصبیح للذبح اسمعیل و بیع یوسف بثمن من خمس زاحنین



ولبت في السج. بضع سنين ونشر بالمناشير حصد ذكر يا وافرط داود
 في البكاء وتنغص في الملك عيش سليمان وتخير بجواب لن تراني موسى بن
 عمران وكسر حبين المصطفى صلى الله عليه وآله واصيب قرن المرتضى
 عليه الصلاة والسلام وسم الحسن عليه السلام كوة بعد اخوي وذبح الحسين
 عليه السلام بكر بلا وابتلى اهل بيته وعياله عليهم صلوات الله باقسام
 البلاء ونحن نسئلهما ونطلبهما بالمراء والجدال وكثرة القيل والقال ما اشبه
 هذا بالمتنع والمحال حاشا ثم حاشا لا بد لنا من تحمل الاثقال في
 طريق الوصال ثم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا
 يفتنون وتخليته النفس عن الرذائل وتخليتها بالفضائل وملازمة
 ذكر الله في الخلوة حتى يتنور القلب ويخلى من صدأ الشهوات النفسانية
 والخواطر الشيطانية وترك الدنيا وملازمة التقوى فمن اسس
 بنيانه على تقوى من الله خيرا من اسس بنيانه على شفا جوف
 هار ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا اي بين الحق والباطل وذلك بان الله
 هو الحق وان ما يدعون من دونه هو الباطل الا كلشي مما سوا الله باطل
 وكل نعيم لا محالة زائل فان ادنى مراتب التقوى لا لقاء عن المنهيات و
 المحرمات واعلاها عن مشاهدة الغير حتى عن نفسه

اي آنكه يقبله وفاروست تو را
 برغز چرا حجاب شد پوست ترا
 دل در پی این و آن نه نیکوست ترا
 یک دل داری پس است یک دوست ترا
 وذلك لا يمكن الا بالمعرفة واللقاء والمحبة بايد اعز نيز بدانی که محبت فرع
 معرفت است وثمره طيبة آن شجره است پس هر چه معرفت بطنع او و افعال
 و آثار او و اسما و صفات او و ذات او بهر برهانه بیشتر است محبت بیشتر است



و چون محبت ناشی میشود از ادراک ملائمی که از صفت جمیلی ناشی شود پس
 هر موجود و یک صفات جمالیه او زاید باشد الیق بدوستی و محبت است و او را دوست
 مکر ذات احدیت او که اجل من کل جمیل است پس محبوبیت و معشوقیت
 نامر مطلقه ملک طلق ذات کبریائی اوست و پس وحده لا شریک له
 و توضیح ذلك ان کل عاشق و محب اما ان محبت نفس و محبت غیر اما محبت النفس
 فی اشده و اکده اقوی من محبت غیر لان محبت غیر من المال و الاولاد و العیال و
 غیرهم کما هاراجعة الی محبت النفس و المحبة تكون بقدر الملائمة و المعرفة و لا
 شیء اشده ملائمة لاحد من نفسه و لا هو شیء اقوی معرفة منه بنفسه لان
 معرفة النفس بالنفس حضور و علمها بالغير حصولی فلما جعل معرفة النفس مفتاحاً
 لمعرفة رتبة حيث و در فی الاحباب و الاقارب ان من عرف نفسه فقد عرف ربه و معلوم لکل
 من له در رتبة فی العقول ان جو کل موجود ظل و فرع لوجود جاعله و شامر شئونه
 و شرح من بشیئة فمحبة نفسه ترجع الی محبة جاعله و قیومه
 او را که بخود وجود بخود او را از کجا جمال باشد
 آفتاب ظاهری چون در آئینه تابش نماید آئینه چون ملان از
 نور اوست خود را آفتاب یا بد پس خود را بجهت اتصاف بصفت
 نورانیت دوست دارد و اگر فکر کنی آفتاب بی آئینه آفتاب است چه آئینه بیش از مجله
 و قالی نیست ولی بجهت انصباغ او بصبغ نورانیت که صبغة الهی است خود را آفتاب
 می پندارد و معشوق بخود می در زود و الا اوست که خود را دوست میدارد و در تو
 و نعم ما قیل رقی الوجع و رقت الخمر فتشابهها و تشاکل الامر فکما نماخروا
 قدح و کما نما قدح بلاخمر و اما محبة الغير لحسنه و جماله اولقر به
 من الله و کماله و ذلك لان الحسن و الجمال و الکمال محبوب لذاته



چه جمال صوری ظاهری باشد یا باطنی معنوی ان الله جمیل و یحب الجمال فی نفسه
 چه غیر او را نشاید که جمال بود یا کمال چه هر جمال یا کمالی که از موجودات بروز
 ینماید کلاً و طراً عکس انوار جمال و ظهور آثار کمال آنحضرت متعال است
 که در مظاهر هر و مرایا و قوایل ظهور و بروز نموده فکل ملیح حسنه من جماله
 معارضه بل حسن کل ملیحه پس هر جا جمالی است ظلی است از آن شمس تابان
 و هر جا کمالی است قطره است از آن دریای سیران و لکل وجهه هو
 مولیها اینما تولوا فثم وجه الله و نعم ما قیل شربنا و اهرقنا علی الارض فضلهما
 و لا مرض من کسل الکرام نصیب پس اگر تابش آن آفتاب جهان تاب
 بر مجلای دل و مرآة روح ظهور نماید کیفیت و حقیقتی که از او بروز و ظهور
 نماید حسن فطرت و نیکی سیرش خوانند و اگر بزطوا هر اجسام و ابدان جسمانی
 و قوالب جسمانی تابشی و جلوه نماید حسن صورت و صاحبش نامند آن تجلی
 منتهج نیکی افعال و اخلاق و طوره و کور دار است و این تجلی منتهج لطافت و ملا
 و فصاحت حسن رفتار است ولی اصل و منشاء و منبع همه خیرات
 و طیبات و لطافت ذات اقدس جمیل لذاته اوست و باقی همه
 کسرات بقیعة بحسب الظان ماء پس معرفت و محبت هر جمال من حیث آن
 جمال راجع محبت و معرفت جمیل لذاته مطلق است فما احب احدا غیر
 خالق و جاعله و لکنه احتجب عنه تعالی تحت وجوه الاحبا و استیلا استیلا من قبل
 لیلی و سلمی و شیرین و عذراء و الدهرم و الدینار و الجاه و الاقدار اگر شسته
 دل بافت و محبت یکی از اینها از حقیقت ذوات ظلمانیة اینها بسته
 شود و حاشا که کفر محض و محض کفر عقلی است نه شرعی و از جاوده مستقیم
 و فطرته سیر که فطرت الله التي فطر الناس علیها کل مولود یولد علی الفطرة

الا ان ابواه يهودانه وينصرانه او مجسمانه اشارة وبارقي است
 باو ميور اقامه و خارج شده اين ره که تو ميروي تبرکستان است
 قبله نظر منجون بطاهر هر چند جمال ليلي بود اما بحسب حقيقت نه چنين بوده
 ليلي آئينه پيش نبوده دوست که بچشم منجون نظر بجمال خود نموده در حسن
 ليلي و بدو خود را دوست داشته در حقيقت خود بخود ميباخت عشق
 و امان و غدر را بجز نامی نبود و چنين است کلام در محبت غير بجهت
 احسان چه احسان هم محبوب است لذاته و لنفسه اعلم از آنکه متعدی و
 عايد محبت بشود و يا نشود و لا احسان الا من الله و لا محسن سوى الله
 فان الله جل شانہ ذوی الاحسان و خالقہ و جاعل اسبابه و و اعينه بيد
 الخیر انہ على کل شیء قدير فکل محسن فهو حسنة من حسنات قدره و حسن
 اخلاقه و افعاله و قطرة من قاموس بجا و جمال و کماله و افضاله علم و ايقان
 باين فقره از برای اصحاب معرفت و عرفان سهل و آسان است و
 بچاره احوال قشری که جل نظرش بوسايط و اسباب است از درک
 اين لذت در حرمان و ابد الدهر و رخنه لان است فان نظر الحکماء و الاولیاء
 و الانبياء اوسع و احدهم معرفتم بالغة الى جوئیات الامور کما هي بالغتر
 الى کلیاتها و لهم طور و واء طور العقل الجمهر فهم لا ينظرون الا بعين و ا
 و هي عين التوحيد الخاصی فلا يلتفتون الى الاسباب الصورية حيث
 لا وجود حقيقة الا سباب عندهم فضلا عن سببیتها
 و دیده خواهم سبب سوراخ کن سبب را بر کند از پنج و بن
 و بر کند اسباب باين قسم است که همه و سايط و علل ظاهر را
 لاشی محض فرض نمائی و همه الکولات و سببات را مستند بسبب الاسباب

بدانی و جمیع تاثیرات را مقبوض و رکعت کفایت حضرت کبریا
 بدانی و بلسان صدق بگوئی لك الكبرياء لك الجلال لك العظمة
 لك الفضل لك الاحسان و پرده عاشقی نمان کیست
 در جلوه و لبدی عیان کیست حسن و احسان چو جمله از تست
 محبوب بجز تو در جهان کیست نکذاشت چو غیرت تو غیر
 ما و من و ادو این و آن کیست عاشق چو توئی و عشق و معشوق
 یسلی که ویتس در جهان کیست و اما محبة الغير للمجانسة و ذلك يكون
 للمجنسية لان الجنس الى الجنس يميل سواء كانت المجانسة بسبب ظاهر كما
 ان الصبي يحب الصبي ويميل اليه لصباه او بسبب معنى غير ظاهر بل لمناسبة
 خفية بين المحب والمحبوب كما يتفق و يشاهد بين شخصين من غير ملاحظة
 و كمال و لا طمع في مال بل مجرد تناسل الارواح و ايتلافها كما قال صلى الله
 عليه و آله و سلم الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما
 تناكر منها اختلف و هذا امر غريب من عجائب اسباب الحب لكن اصحاب النجوم
 معتقد هم غير ما ذكر و هو الاتفاق في طالع الولادة و غيره و الحاصل هذا المحبة
 ايضا راجعة الى محبة النفس فترجع الى محبة الله كما عرفت فلا محبة بالحقيقة الا
 الله و لا مستحق للمحبة سواه لان العبد من حيث ذاته لا وجود له من ذاته بل هو محض
 و عدم صرف و ليس في الوجود شيء له بنفسه قوام الا الحق
 القيوم الذي هو قائم بذاته و كل ما سواه قائم به

زین شین صمت کائنات
 ما بقوا ثم چو تو قائم بذات
 فان احب العارف ذاته و نفسه فبالضرورة يحب المفيد لوجوده
 المدبّر له ان عرفه خالفه موحدا و مخترعا و مبقيا و قیوما بنفسه و مقوما لغيره فان